



پادا فراه نامک

نعت آزر م

نعمت آزرم

پادافراه نامك

۱- معنای واژگان دشوار به ترتیب درپاینوشت صفحه‌ها آمده است.
 ۲- بیت‌هایی که به موضوعات خاص تاریخی و اجتماعی اشاره دارند
 به شماره‌ش آمده و درپایان شعرنسبت به آن اشارات، روشنگری
 شده است.

ای ددرِ پتیاره ای گُجستک پُرفند
 ای دلِ آزادگان به کینِ تو پیوند

خلطِ فُتاده برون زسینهٔ تاریخ
 عُدهٔ چرکینِ عُقده‌های پس افکند

عُقدهٔ ده قرن آرزوی خلافت

از پیِ آن جنگ‌های سختِ نهاوند ا

پتیاره: موجوداهریمنی، بدکار، گجستک: ملعون.

آزرم، نعمت
 یادافراه نامک
 چاپ اول: پاریس، بهار ۱۳۶۳
 چاپ‌های دوم و سوم و چهارم: آمریکا، تابستان ۱۳۶۳
 چاپ پنجم: لندن، بهمن ۱۳۶۳
 انتشارات شما، نشانی پستی:

AIHANGAR
 C/O BOOKMARKS
 265 SEVEN SISTERS ROAD
 LONDON N4, ENGLAND, U.K.

جوشِ انبانِ چرکزخمِ قرون را
از دلِ آن سرگذشت شوم ، برآیند

هیچ نه در چشمِ بی حیای تو شرمی
هیچ نه در چهرهٔ عبوسِ تولبخند

هیچ نه حرمتِ تو را به هیچ حریمی
هیچ نه در باورت تعهد و سوگند

ای ددِ خون خواره ای خمینی دژخیم
ای توبه دوران بهین تجسم بیوند

خنده به دورانِ تو گریخت ز لبها
شهد ز بس تلخیِ تو رفت ز هر قند

تشنهٔ خونِ دما می و بُود سرخ
دست و دهانت ز خونِ خلق چویا کتا

سیر نشد چشمهای تشنه ات از خون
باز نشد گوشهای بسته ات از پند

بانگِ پسر زین سویت که : های پدر کو؟
وایِ پدر زان سویت که : چون شده فرزند؟

بیوند : بی وفایی ، خیانت .

خانه بنگذاشتی که نیست عزادار
هیچ نماندی به هیچ چهره ، شکر خند

از توبه یک سینه هیچ نیست دلی شاد
از توبه یک خانه نیست خاطر خرسند

در همه ایران نماند بانویِ مادر
کو نخراشید زُخ به سوکِ جگر بند

جان و تنِ پاکِ بانوانِ وطن را
چون تو نیاز رد هیچ دشمن دژوند

دیوسرشتی و گورزاد که پوشی
آنهمه زیباییِ شریف به رو بند

حلقِ بسا زن که کرد نامِ تو فریاد
حلقه شدش دار ، هدیه جای گلو بند

آنچه تو کردی نکرد لشکرِ چنگیز
روز بلا در سرخس و توس و نهاوند

آبِ وضوی تو اشکِ دیدهٔ طفلان
مُهرِ نمازِ تو مغزِ مردِ خردمند

دژوند : بد مذهب ، ملحد ، فاسق .

دشمنِ فرهنگ و دانش و هنری زانک
بهره نباشد ازین سه نیز تورا اند

بی سببی نیست اینک که ورد زبانت
طعنه به دانشور است و مردِ هنرمند

هر چه خردمندِ پاک نزدِ تو ناخوش
هر چه عوامِ پلید بر تو خوش آیند

نی سده و مهرگان و سنتِ نوروز
نی همه آن سورو بزمِ آخرِ اسفند

دودهٔ ضحاکِ ونبیرهٔ حجاج
گرچه به زشتی نه با تواند همانند

پیشِ پدر می کنی شکنجه پسر را
هم جلو چشمِ مام ، کودکِ دلبنده

کشتهٔ کین توو به بندِ تو اندر
کودک نه ساله هست تا نود و اند

اند ؛ اندکی .

قحطی و بیداد و قتلِ عام کمت بود
باز فکندی به مرز ، آتشِ آفند

زاتش از تو و پلید تراز تو
هستی ما سوخت در کرانهٔ از وند

بوکه نماند تورا نواده ای از پی
زانکه نماندی به کس نبیره و فرزند

آنچه تو داری نه دل که سنگِ سیاهست
ورنه دل این گونه نیست تیره و نخچند

قلبِ خدای تو نیز سخت و سیاهست
می سزد آن قلب را ز ریشه و بن کند

بالغِ بر بیست سال نیز ازین پیش
زی تو نبشتم یکی چکامهٔ دلبنده ۲

زانکه به تبعید می بُدی چو من امروز
زانکه تو با یزدگرد داشتی آفند

زانکه مرا بر تو این گمانِ خطا بود
اینکه توئی مردِ دادخواه فرهمند

آفند ؛ جنگ ، دشمنی . نخچند ؛ آهن ، ریم آهن ، سنگ سخت .

خود تو گواهی چه نقشا که نمودی
تا که نشستی چنین به حیلہ بر اورند

شرم که هرگز نمی گزید تورا خلق
آنهمه سر گرنُبد به آخور شه بند

درد که در قحط سال مُرد ، به ناچار
همچو منی شد به مهر همچو تو پابند

پرده مه دودِ ظلم شاه بنگذاشت
چهره درستت ببینم از پس رو بند

بود افق آنچنان گرفته که در چشم
لگه حیضی نمود داشت چو یا کند

ننگ بر آن یزدگرد کزستم او
خلق به چونان تو شد مَباهی و خرسند

تا که بدانست شاه و شیخ دوشا خند
از تنه ای کش سزاست کز پی و بُن کند

گرچه ازین پیش نیز هم به سه دفتر ۳
کنده ام از چهره پلید تو رو بند

باز نیایم ، دل تپنده ایران
حضرت فردوسی آن بزرگ خداوند

خواسته تا از چکادِ شعر بلندم
با سر آویزمت به عبرت دیرند

تیغِ زبانم نگر که چون به مکافات
باز کند بند استخوانت از بند

هم به همان وزن و قافیت که ستودمت
پوستت از استخوان همی سزدم کند

آنچه نبودی سزاش باز ستاندم
در خورت این آمد ای گُجُستکِ پُرفند

های که آوار واژه واژه شعرم
برسرت اینک چو صخره صخره الوند

گرچه تورا انس و جن به بیت هزار است
بیت توانی اگر بیاور همچند

زینهمه بگذشته این چه وعده خلافی ست
سال ازین پیشتر ، چهارده و اند ،

چکاد : قله . دیرند : روزگار .

نامه نبشتی که هست آخرِ عمرت
و عده و قولِ خلاف تا کی و تا چند؟^۴

دیده^۶ این برج دیدبانی ایران
قله^۷ این کوه عرش سای دماوند،

دیده بس آوارِ ترکتازِ انیران
زان سوی آمویه تا کرانه^۸ ارُوند

دیده بس اسکندر و قتیبه و چنگیز
همریشان مردمی بهوش و توانمند^۹

آمده و رفته اند یکسره برباد
گرچه به مسند نشسته اند دمی چند

کیستی ای پیرِ گورزاد که خواهی
با دوسه فیضیه روزه خوانِ دد و دند

چوب نهی لای چرخپویه^{۱۰} تاریخ
با رَجَز و سحر و یاوه های زبان بند

انیران: بیگانه .

دند: کودن، فرومایه ، ابله .

زبان بند: اوراد و عزایم، برای بستن دهان مخالفان.

چند چنین خویشتن به خیره فریبی
با سخنانی به ذوقِ عام خوشایند

نیست مگر باورت که چشم جهانی
زی تو نظر دوخته به سُخره و نِشخند؟

هیچ نه در نیم جمله های تو ربطی
هیچ نه در بینِ خطبه های تو پیوند

ننگ که جز اُقتلوا به جمله ندانی
از خبر و فعل و مُبتدا و پساوند

هستی آن گنده ازدها که فریدون
هشت تورا بند در مُغاکرد دماوند

بعد هزاران سده ز گورِ اساطیر
بر شده ای نا گه و گسیخته ای بند

خود به گمانی ز خویش و هیچ ندانی
کز تو زمانِ قرنهای گسیخته پیوند

دوده^۶ هر سربدار و کاوه و مزدک
بسته به نابودی توتنگ کمر بند ۶

کاوه و مزدک به سنگرند هزاران
رزم تورا شیرهای شرزه^۷ ارغند

جُستن کین تورا به شهر و به جنگل
غرق سلاخند پور و دُخت برومند

ویژه هزاران نبرده هموطن کرد
بر تنشان از دونسل رزم ، گژا کند

خواب حرامت که در سراسر ایران
نعره^۸ هر سربدار زلزله افکند

گرچه شقی چون تونیست ، نیز چو این نسل
شیر به میدان ندیده دیده^۹ دیرند :

زان سوی مرزگمان و طاقت انسان
زان سوی ظرف زمان و حلم خداوند

هر چه دروشان کنی دوباره برویند
تا که برویندت از اریکه^{۱۰} آورند

نبرده : (نبرد + ه پسوند اتصاف) جنگاور ، دلیر .
گژا کند : نوعی زره که در زیر لباس می پوشند .
ارغند : خشمگین آورند : تخت ، سریر .

هیچ نه با قصدشان تزلزل و تردید
هم نه جلودارشان تضرع و ترفند

ور که گریزی به کوه قاف و نهانی
باره بر آری به گرد خویش ز نخچند

نیست رهاثیت از عقوبت و این بار
ریشه^{۱۱} نسل تورا ز بیخ بر آرند

سخت بکوبندت آنچنان که ببینی
باد به هر گوشه ذره هات پرا کند

لیک توتنها نشی پلید که باشند
جمله^{۱۲} اصحاب نیز با تو همانند

دوده^{۱۳} هر اجنبی که تاخت به مایند
کاین به مغول ماند آن به تازی دژوند

درد و سوی پُر درخت آن دو خیابان
پای به گودا و سرب به سینه^{۱۴} در بند ،

منظره بینی شگفت ، مانده نگونسار
بسته به دستار ، لاشه های تنومند

مردم ایران به بارگاه جماران
پایه نمانند و سایه بان و ستاوند

دیدی هر آنچت سروده بودم آن شد
باز همان گونه هست حال و فرا بند

"دیر نیاید چُنین شبانِ نفس گیر
زود زند صبح انقلاب شکر خند

وز وزش خشم خلق باز ببینیم
کز افق این ابرهای تیره پرا کند"

باز گلستان دَمَد به دامن صحرا
فصلِ شتا را بهار هست پی آیند

دشت شود زنده از تبسم خورشید
باغ شود تازه از تنفس اسفند

جلوه کند زیر آفتاب بهاران
خوشه منشور یخ به گونه جلوند

ستاوند: بالاخانه، رواق، صَفَه .
فرایند: سرانجام و حاصل ناگزیر هر آغاز .
جلوند: چلچراغ .

شانه زند باد برف گیسوی البرز
چگه کند یخ در آبگینه آوند

— آه از آن لحظه ای که در پی هجران
دیده کنم باز بر جمال دماوند

آتش این سینه را فرو بنشانم
ز ابی آن بی کرانه با نفسی چند

سوی نیایم شوم به توس خراسان
بار دگر بوسم آن حریم کرامند —

باز ببینم که بوی سُنبل و ریحان
جان جهان را به لطف خویش پُر آگند

وای چو هفتاد شهر مام خروشان
باز بجویند گور گم شده دل بند

کشور ایران چو گاهواره بلرزد
دست چو مادر نهد به تربت فرزند

هر چه شقایق دَمَد به دامن البرز
زی شهدا آورند و باز کم آرند

پُر آگند: (از فعل آگندن) انباشتن، پر کردن.

سور فراهم کنند از پی این سوک
باز کند خلق باز لب به شکر خند

نغمه آزادی و محبت و شادی
موج زندتا به اوج عرش خداوند

شیخ برانند سوی دخمه تاریخ
بیت ببندند و روی بیت پژاوند

ریشه این نخل نوحه را بدر آرند
نیز به گردش هر آنچه هرزه و فرغند

نغمه باران شعر پاک بشوید
هستی این صُجه منجلا بپراز گند

خلق بنوشد به شعر دلکش حافظ
پای بکوبد به گرد کُنْدُر و اسپند

گرم برقصند پور و دُخت ، به میدان
پای بکوبند شاد و دست فشاندند

جان شکفتد چون به رقص دختر شیراز
باز کند بند های گیسوی گلبنند

پژاوند : قفل چوبین ، کلون .
فرغند : پیچک ، گیاه هرزه .

شاد شود جانِ پاکِ مزدک و مانی
زند بخوانند و خسروانی و پازند

هیچ نمآند نخوانده درس زن و مرد
هیچ نمآند نبرده رنج توانمند

بهره ملی که زان جمله خلق است
جمله کند بهره مند ، در خور و همچند

پرچم ایران - زدوده نقش شه و شیخ -
پای کند سفت بر چکاد دماوند

سایه صبحش دراز تا دل قفقاز
پرتو عصرش بلند تا به سمرقند

بوی بهاران وزیده های مُغیره
هست زمستان سخت حال اگر چند

تا برسد آن بهار شیجره ات را
زی تو فرستادم این چکامه چو گلوند

گلوند : چیزی که به رسم هدیه می فرستند .

بوکه بخوانیش زود و دیرنمانی
جانّت زتن بگسلد به ضربت این فند

مقطع شعرم به فال قطع تبارت
نیست جزین مقطعت به قطع تو سوگند!

یادداشتها

۱- از پی آن جنگهای سخت نهایند

اشاره به جنگ بزرگی که در نزدیکی نهاوند میان ایرانیان و عربهای مهاجم رویداد و به پیروزی عربها انجامید. عربها این جنگ را "فتح الفتوح" نامیدند. به روایت تاریخ طبری هزاران زن و کودک ایرانی جزوغنا یم به اسارت روانه مدینه شدند تا در فاصله میان بازارهای برده فروشی عمری گذرانند و پذیرای رفتارهای غیر انسانی باشند. چنانکه «عمر» روزی درباره این زنان اسیر گفت: من از فرزندانسی که از این زنان بوجود خواهد آمد به خدا پناه میبرم! —————

۲- زی تو نبشتم یکی چکامه دلبنده

اشاره است به قصیده "بنام تو سوگند" این قصیده در تاریخ شهریور ۱۳۴۳ در چهل و چند بیت خطاب به خمینی سروده شده بود و با این ابیات آغاز میشد:

ای ز وطن دور ای مجاهد در بند

ای دل اهل وطن به مهر تو پیوند

پاریس - دیماه ۱۳۶۲ خورشیدی
نعمت آزر م

نای تو خاموش همچو خشم که درمشت
جان تو درجوش همچو شیر که در بند
ای ز وطن دور ای امام خمینی
ای تو علی را یگانه پور همانند...

این قصیده، بی نام سراینده اش در همان تاریخ، به خط
خوشنویس ناشناسی در تهران مخفیانه به چاپ رسید و برای
خمینی نیز فرستاده شد. خمینی در متن فتوایش - که «صفحات بعد
چاپ شده - به دریافت این شعر اشاره دارد. این شعر به
نکات مهم سیاسی در سخنرانی معروف خمینی، مانند
کاپیتالاسیون و قرضه از آمریکا تا کیدداشت همچنین در این
شعر از شخص او در مبارزه با شاه تجلیل و انقلاب ضد
سلطنتی با صراحت پیش بینی شده بود:

خواست چو اهریمن پلید وطن را
یکسره سودا کند به غیر به ترفند،
خواست چو باوام غیر - دام مذلت -
طوق اسارت به گردن وطن افکند،
داد چو بیگانه را جوان جنایت
خواست چو این ملک را ز ننگ بیا کند،
همت پاکت ندا درخمت خواری
نعره زدی کاین بساط تاکی و چند
آتش خشم وطن زنای تو افروخت
بانگ تو برخاست چون غریو دماوند
نعره به دنیا زدی به مردم آزاد

از دل این مردم ستمکش در بند
کز بد ضحاک جان مردم ایران
هست چو بر آتش گداخته اسپند...
دیر نباید چنین شبان نفس گیر
زود زند صبح انقلاب شکرخند
وز وزش خشم خلق باز ببینیم
کز افق این ابرهای تیره پراکنند...

در کتاب «تحلیل نهضت امام خمینی در ایران» نوشته
یکی از شاگردان جوان او در نجف بنام «زیارتی» که با
نام مستعار «روحانی» در سالهای پیش از انقلاب، خارج کشور
منتشر شده بود به این قصیده و نام سراینده اش - بی پروای
جان شاعر - اشاره رفته بود.

این قصیده و قصیده دیگری بنام «رهبر برگزیده» سروده
شده در سال ۱۳۴۸، به ترتیب در مقدمه جلد های اول و دوم کتاب
«زندگینامه امام خمینی» چاپ خارج از کشور نیز آمده
است. این دو قصیده، سرانجام به اضافه قصیده «پلند» نامه
مردم ایران که در تاریخ آذرماه ۱۳۵۷ در زندان کمیته
سروده شده و در روزنامه اطلاعات شماره «شاه رفت» چاپ
شده بود یکجا بنام «سه نامه به امام خمینی» در تاریخ
اسفندماه ۱۳۵۷ از سوی انتشارات نوید در تهران منتشر شده
است. (فشرده این توضیحات پیش از این نیز در یادداشت
های آخر مجموعه شعر «گلخون» - چاپ اول بهمن ۱۳۵۸
انتشارات تیرنگ آمده است.)

۳- گرچه ازین پیش نیز هم به سه دفتر

کنده ام از چهرهٔ پلید تو روبند

اشاره است به مجموعه شعرهای " گلخون " چاپ نخست بهمن ۱۳۵۷ و " گلخشم " چاپ نخست شهریور ۱۳۶۰ تهران و — " هوای میهن " چاپ نخست اردیبهشت ۱۳۶۲ پاریس . چاپ مجموعه شعر " گلخشم " در شهریور ۱۳۶۰ در چاپخانه زر واقع در لاله زار تهران تمام شد. کتاب درجریان صحافی بود که به گزارش یکی از کارکنان توده ای چاپخانه پاسداران به چاپخانه و هم به خانهٔ من ریختند. به من که مخفیانه میزیستم دست نیافتند اما از آن تاریخ همسرو همراه نویسنده ام " رویا " و فرزندانم نیز آواره شدند. خانه مان مصادره شد و مختصر وسایل زندگی خانوادگی ما به اضافه حدود سه هزار جلد کتاب و انبوهی یادداشت و فیشهای تحقیقات ادبی ، حاصل سالها و حالها نیز به یغمارفت... سال و ماهی بعد از آن (آذرماه ۱۳۶۱) در مه غربت آوار فاجعهٔ نابودی " رویا " بيم ب سرم ریخت . خبر آمد که " رویا " ی زندگی ———— ، تجسم مفهوم فداکاری و مقاومت و عشق، نویسندهٔ قصه های مقاومت ، خود در ستیز و گریز با نظام جمهوری اسلامی به قصه ها پیوست... اما گزارش آن شخص توده ای از چاپخانه و پی آمدیها پیش در حقیقت ادامه جریان رهنمودی بود که هفت هشت ماه پیش از آن تاریخ در یکی از نشریات حزب توده داده شده بود. —

و عکس سیاه و سفید کسرائی ، شاعر توده ای مزیّن بود شعر بعد از انقلاب ، به لحاظ کیفیت رابطه اش با انقلاب - از نظر این معنی که در تاریخ بهمن ۱۳۵۹ در مجلهٔ " مردم برای جوانان توده " که با امتیاز روزنامه مردم ، ارگان رسمی حزب توده منتشر میشد، مقاله ای نوشته شده بود به نام " نگاهی به شعر بعد از انقلاب " در این مقاله که به نام نویسنده - به دو بخش کلی تقسیم میشد: شعر انقلاب و شعر مقابل انقلاب ، که بخش دوم خود به دو بخش تفکیک شده بود شعر لیبرالی ! و شعر ضد انقلاب ! شعرهای بخش اول یعنی شعرهای انقلاب ، همگی از روزنامهٔ مردم و روزنامهٔ جمهوری اسلامی نقل شده بود. شعرهای لیبرالی از روزنامه های میزان و انقلاب اسلامی ، اما شعر ضد انقلاب از آزادی - ارگان جبههٔ دموکراتیک ملی ایران - و نامهٔ کانون نویسندگان ایران بود. در این بخش شعر ضد انقلاب ، نویسندهٔ مقاله با نقل سطرهایی از شعر " شمارش معکوس " من که در شهریور ۱۳۵۸ در آزادی چاپ شده بود آشکارا پرونده سازی کرده بود به این ترتیب : «... چنین است که شعر ضد انقلاب ، رهبر انقلاب را وقیحانه به حجاج تشبیه میکند:

تا گرد باد تیرهٔ توفان فرونشست به رگبار،

تا چشم را مجال تماشای صحنه شد،

ناباورانه شعبده ای دیدیم؛

دیدیم ای دریغ که سلمان نیست

دیدیم ای شگفت که حجاج است!

و مردم را به قیام علیه رهبری انقلاب دعوت میکنند و
آرزوی پیروزی ضد انقلاب را دارند:

چندان مجال ماندن حجاج نیست!»

بدیهی است که وقتی حزبی در مجله رسمی‌ش اینگونه علمی و غیر قابل انکار، برای نابودی شاعر، پرونده درست میکند، از هرگونه همدستی پنهان با عوامل کشتار رژیم در سرکوبی و قتل عام نیروهای مترقی و ملی‌گترین پروا نمی‌داند، چنان که دیدیم چه کرد، گوئی در تقسیم افتخارات مشترک تاریخی، میان جمهوری اسلامی و حزب توده، تقدیر چنین بود که اگر ماده‌خانه و کتابخانه شاعر و نابودی همسرش می‌باید در کارنامه جمهوری اسلامی ثبت بشود، در عوض افتخار رهنمود و پرونده سازی اش نصیب حزب توده و شاعر توده‌ای باشد! کاری که در تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی سابقه نداشته است.

۴ - نامه نبشتی که هست آخر عمرت

و عده وقول خلاف تاکی و تا چند!

اشاره به جمله‌ای در فتوای خمینی که در سال ۱۳۴۸ نوشته بود:
 "من روزهای آخر عمر را میگذرانم و معالاف نتوانستم خدمتی به
 اسلام عزیز و مسلمین بنمایم...!"

موضوع و روند صدور این فتوا از این قرار است که در پائیز ۱۳۴۷
 چاپ اول منظومه بلند "پیام" از سوی انتشارات توس تهران

منتشر شده بود. "پیام" قصیده‌ای است در دو بیست و هشتاد بیت که به
 مناسبت آغاز چهاردهمین قرن بعثت پیام مبرسروده شده است.
 "پیام" در مسابقه شعری که به همین مناسبت از سوی حسینیه
 ارشاد در تهران ترتیب یافته بود عنوان برنده ممتاز یافت.
 در نجف یکی از شاگردان خمینی - "زیارتی" مولف کتاب "نهضت
 امام خمینی در ایران" - کتاب پیام را همراه استفتائی به خمینی
 بعنوان مرجع تقلید شیعیان جهان، تقدیم داشته و در آن ضمن معرفی
 شاعر از خواسته بود که نظرش را درباره شاعر بنویسد. خمینی در
 ذیل استفتا نظرش را نوشته است. در زمستان سال ۱۳۴۹ پیش از
 بازداشت و زندانی شدنم - در ارتباط با انتشار مجموعه شعر
 "سحوری" - فتوکپی این استفتا و فتوا به دستم رسید. معلوم شد که
 فتوکپی‌های بسیاری از این متن در خارج و داخل کشور تکثیر شده
 است. نکته قابل تأمل اینک نام استفتا کننده - که در حریم امن
 نجف در کنار خمینی نشسته بوده است - هم در امضایش در زیر استفتا
 و هم در خطاب خمینی به او در عنوان فتوا - در فتوکپی‌های تکثیری
 به احتیاط حذف شده است! تا برای نشان دادن حدود فداکاری‌های
 روحانیت مبارز نمونه‌ای باشد! فتوکپی این سند در بخش یادداشت‌ها
 آخر مجموعه شعر "گلخون" آمده است.

۵ - دیده بس اسکندر و قتیبه و چنگیز

همریشان مردمی بهوش وتوانمند

شدندی، و باز چون عرب بازگشتندی ردّت آوردندی، و قتیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود، باز ردّت آورده کافر شده بودند، این بار چهارم قتیبه حرب کرده شهر بگرفت. و از بعد رنج بسیار اسلام آشکارا کرد، و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانید به هر طریقی کار برایشان سخت کرد، و ایشان اسلام پذیرفتند به ظاهر، و به باطن بت پرستی می کردند. قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود يك نیمه از خانهای خویش به عرب دادند، تا عرب با ایشان باشند. و از احوال ایشان با خبر باشند، تا به ضرورت مسلمان باشند بدین طریق مسلمانی آشکارا کرد. و احکام شریعت برایشان لازم گردانید، و مسجد ها بنا کرد، و آثار کفر و رسم گبری برداشت، و جدّ عظیم می کرد، و هر که در احکام شریعت تفصیری کردی عقوبت می کرد، و مسجد جامع بنا کرد، و مردمان را فرمود تا نماز آدینه آوردند فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنانکه هر آدینه منادی فرمودی، هر که به نماز آدینه حاضر شود، دو درم بدهم. و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی، و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زدی «بکنیتا نکینت»^(۱) و چون سجده خواستندی کردن بانگ کردی «نکونیا نکونی»^(۲)

و به مسجد جامع بیشتر کس حاضر نشدندی، و درویشان رغبت نمودندی بدان دو درم تابگیرند، اما توانگران رغبت نکردندی...»

«تاریخ بخارا»

۶- دوده هر سربداروکا وه و مزدک
بسته به نا بودی توتنگ کمر بند

در این شعر - و در تمام می کار نامه شعری من - از انقلاب تا اکنون همه جا واژه های سربداروکا وه و مزدک به تریب اشیا ره سمبولیک به نیروهای مجاهد ملی و چپ مستقل ملی است. همچنانکه واژه یزدگردا شاه به شاه و ضحاک و حجاج و مغیره و قتیبه اشاره به خمینی است که واضح است!

به همین قلم:

- ۱ - گذریان :
- مجموعه شعر از " ۱۳۴۴ - ۱۳۴۰ " چاپ دوم ۱۳۵۸ تهران ، نایاب
- ۲ - پیام :
- منظومه ، چاپ اول ۱۳۴۷ ، چاپ ششم ۱۳۵۶ تهران ، نایاب
- ۳ - لیله القدر :
- مجموعه شعر " گزینشی از شعرهای ۱۳۴۷ - ۱۳۴۰ " چاپ دوم ۵۶ تهران ، نایاب
- ۴ - سحوری :
- مجموعه شعر " ۴۹ - ۱۳۴۴ " چاپ اول ۱۳۴۹ ، چاپ دوم رسمی " پس از چاپ های سی شمار زیرزمینی " ۱۳۵۶ تهران
- ۵ - پرواز در توفان :
- مجموعه شعر " ۱۳۵۴ - ۱۳۴۹ " چاپ اول ۱۳۵۸ تهران ، نایاب
- ۶ - صور اسرافیل :
- مجموعه شعر " ۵۷ - ۱۳۵۴ " چاپ اول ۱۳۵۸ تهران ، نایاب
- ۷ - گلخون :
- مجموعه شعر " بیمن " ۱۳۵۸ تا تیر ۱۳۶۰ " چاپ اول تهران شهریور ۱۳۶۰ ، چاپ چهارم پاریس خرداد ۱۳۶۱
- ۸ - گلخشم :
- مجموعه شعر " سمن " ۱۳۵۷ تا دی ۱۳۵۸ " چاپ اول اسفند ۱۳۵۸ تهران چاپ ششم پاریس خرداد ۱۳۶۱
- ۹ - به هوای میهن :
- مجموعه شعر با تیز " ۱۳۶۰ تا زمستان ۱۳۶۱ " چاپ اول پاریس زمستان ۱۳۶۱

Némat Azarm

PADAFRAH NAMAK

Poem

London 1985